

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

روایتی از امام حسن مجتبی (علیه السلام) به مناسبت ولادت آن حضرت

به مناسبت نیمه ماه مبارک رمضان و ولادت امام حسن مجتبی (علیه السلام) روایتی از آن حضرت را می خوانیم: «وَقَالَ ع
هَلَاكَ النَّاسُ فِي ثَلَاثِ الْكِبَرِ وَالْحِرْصِ وَالْحَسَدِ فَالْكِبَرُ هَلَاكُ الدِّينِ وَبِهِ لُعِنَ إِبْلِيسُ وَالْحِرْصُ عَدُوُّ النَّفْسِ وَبِهِ أُخْرِجَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ
وَالْحَسَدُ رَأْسُ السُّوءِ وَ مِنْهُ قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ»^[۱]

می فرمایند: هر کدام از کبر و حرص و حسد به تنهایی می تواند انسان را هلاک نماید. تکبر موجب هلاکت در دین است به این
بیان که خضوع و پرستش انسان متکبر آرام آرام کم شده و منیت او افزایش پیدا می کند. همه گرفتاری انسان در منیت و خود
بینی است حتی گاهی اوقات به ذهن می رسد که انسان در بسیاری از ادعیه مأثوره که باید خوانده شود نیز تنها خود را می بیند و
می خواهد خود را حفظ نماید؛ در حالی که باید به دنبال دعاهایی باشیم که در آنها تنها تحمید، تسبیح و تهلل خدای تبارک و
تعالی مطرح شده است مانند دعای سحر.

وجه شاخص دعای سحر این است که انسان در اسماء و صفات الهی غور می کند و در آن تقریباً منیت مطرح نیست، لذا باید به
آن بسیار اهتمام ورزید. نکند ماه رمضان بیايد و برود و ما عادتاً این دعا را بخوانیم اما در آن تأمل نداشته باشیم. هر چند این
دعا به این جهت است که انسان خود را به این اسماء و صفات نزدیک نموده و خود را به برخی از آن اسماء و صفات متصف
نمائیم اما در هر صورت شاخص اصلی خود اسماء و صفات می باشد.

کبر بر اساس منیت، خودخواهی و خودپرستی سبب هلاکت در دین است و انسان را جایی می رساند که انسان می گوید: عقل من
فلان مطلب را می فهمد و حالا اگر مطلبی در دین وارد شده باشد نعوذ بالله برای من مهم نیست. کبر سبب می شود انسان دست
از عبادت برداشته و فقط به درک خود اعتقاد داشته باشد.

علامت کبر این است که انسان می گوید: من از همه بهتر متوجه مطالب می شوم یا من از همه بیشتر مال دارم یا من از همه
بیشتر قدرت دارم یا من از همه بیشتر اعتبار دارم و... امام (علیه السلام) در ادامه می فرمایند: به واسطه کبر بود که ابلیس مورد
لعن خدای تبارک و تعالی قرار گرفت.

حضرت سپس می فرمایند: حرص دشمن نفس است. از آن جا که حرص مذموم، حرص نسبت به دنیا و دنیا طلبی بوده و نه تنها
شامل حرص به آخرت، علم و تقوی نیست بلکه این نوع حرص ممدوح می باشد؛ پس به این معنا است که انسان طمع در مال
دنیا داشته و سعی کند هر روز وسیله جدید و بهتری تهیه کند. لذا انسان به هر مرحله ای که دست یافت درجه حرص نفس بالا
رفته و بیشتر از آن را درخواست می کند.

گاهی اوقات انسان می‌گوید: اگر من فلان مبلغ را داشتم برایم کافی بود و دیگر غصه نداشتم. زمانی که خداوند متعال آن مقدار و حتی بیشتر را به او می‌دهد باز هم درخواست بیشتر از آن را دارد و هر چه خدای ارحم الراحمین به وی اعطا می‌کند باز هم درخواست بیشتر دارد.

همچنین حرص بر خوردن انسان را پرخورتر می‌کند. یا حرص بر گفتن انسان را حریص بر بیشتر صحبت کردن می‌کند و به صورت کلی کلیه تعلقات دنیا چنین خصوصیتی دارند.

امام (علیه‌السلام) در ادامه می‌فرمایند: آنچه سبب شد حضرت آدم (علی نبینا و آله و علیه‌السلام) از بهشت خارج شد همین حرص بود. خداوند متعال همه چیز را برای انسان قرار داد اما تنها فرمود نزدیک این درخت نرو. ولی ایشان گرفتار وسوسه شیطان شده و از آن درخت استفاده کرد.

در مورد این واقعه برخی مسئله ترک اولی را مطرح نموده‌اند. در مقابل برخی می‌گویند: وسوسه قبل از نبوت ایشان بوده‌است. ما در بحثی که در رابطه با عصمت انبیاء داشتیم آیه «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ»^[2] به تفصیل مورد بررسی قرار داده و ترک اولی را نپذیرفته‌ایم.^[3]

مورد بعد حسد است که به تعبیر امام (علیه‌السلام) فرمانده بدی است و انسان را به سمت بدی‌ها می‌کشد. زمانی که انسان به دیگران حسد پیدا می‌کند شروع به تخریب وی کرده و زمانی که تخریب او را قانع نکند می‌گوید: قتل او با توجیهات نفسانی جایز است.

شب جمعه حرم حضرت معصومه (علیها‌السلام) مشرف بودم. در کنار من دو طلبه که یکی از آن‌ها بسیار مسن‌تر از من بود در حال صحبت بودند و معلوم بود طلبه جوان‌تر در حال پرسش از مسائل سیر و سلوک است. در میان صحبت‌های آن‌ها به گوشم خورد که در رابطه با یکی از اساتید حوزه شروع به صحبت کردند. فرد مسن که به حسب ظاهر مرشد بود شروع به اهانت و حرف زدن پشت او کرد. من با خودم گفتم در ماه مبارک رمضان و شب جمعه و در حرم حضرت معصومه (علیها‌السلام) و در کنار مضجع شریف چگونه این شخص در دام شیطان افتاده‌است؟ با دقت متوجه می‌شویم ریشه آن حسد است.

چه قضایایی در حوزه علمیه که بخاطر حسد بوجود نیامد. در هر صورت نسبت به حسد مراقبه داشته باشیم؛ مثلاً اگر گفتند علم شخصی زیاد است بگوئیم الحمدلله ان شاءالله مورد استفاده همگان قرار بگیرد. یا اگر گفتند شخصی نویسنده یا مبلغ خوبی است شما شاگرد باشید و از خداوند بخواهید بهتر از آن را نصیب شما نماید.

اما اگر در همان لحظه اول شیطان به سراغ انسان بیاد و امر کند که بگو سواد یا تقوی یا عقل یا اخلاق ندارد رائد سوء است و انسان را قدم به قدم به سمت بدی می‌کشانند. حضرت نیز می‌فرماید: حسد سبب قتل هابیل توسط قابیل شد.

خلاصه مباحث گذشته

گفتیم وتیره که مصغر وتر است، عنوان نافله را نداشته و تخصصاً از ادله سقوط نافله در سفر خارج بوده و نیت آن نماز مستحبی است.

در مورد اجماع و شهرتی که در این مسئله وجود دارد نیز گفتیم مجمعی طبق این قول که وتیره نافله باشد چنین قولی را اختیار نموده‌اند در حالی که ما اثبات نمودیم که وتیره عنوان نافله را ندارد؛ در نتیجه به نظر ما وتیره در سفر ثابت است.

استثناء نافله نهاریه

تا اینجا مشخص شد تنها نافله نماز ظهر و عصر در سفر ساقط می‌شود. در مقابل نافله صبح، مغرب و شب ساقط نیست. طبق نظر ما نافله عشاء چون نافله نیست نیز ساقط نمی‌شود.

مرحوم سید (ره) دو مورد را از نماز ظهرین استثناء نموده‌است که مسافر ولو نماز ظهرین را قصر می‌خواند اما در سفر می‌تواند نافله ظهرین را بخواند. مرحوم امام (ره) این دو مورد را ذکر ننموده‌اند.

بررسی مورد اول

مرحوم سید (ره) می‌فرماید: «إذا دخل عليه الوقت و هو حاضر ثم سافر قبل الإتيان بالظهرين يجوز له الإتيان بناقلتهما سفرا وإن كان يصليهما قصرا و إن تركها في الوقت يجوز له قضاؤها.»^[4] اگر وقت ظهر داخل شد و این شخص در شهر خود است اما نماز ظهر و عصر را نمی‌خواند، برای او جایز است نافله ظهرین را در حال سفر بخواند هر چند نماز ظهر و عصر را باید قصر بخواند.

دلیل استثناء اول

دلیل این استثناء روایتی است که سند و متن آن به شرح ذیل است:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ وَ هُوَ فِي مَنْزِلِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ فِي سَفَرٍ فَقَالَ يَبْدَأُ بِالزَّوَالِ فَيُصَلِّيُهَا ثُمَّ يُصَلِّيُ الْأُولَى بِتَقْصِيرٍ رَكَعَتَيْنِ لِأَنَّهُ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ قَبْلَ أَنْ تَحْضُرَ الْأُولَى وَ سُئِلَ فَإِنْ خَرَجَ بَعْدَ مَا حَضَرَتِ الْأُولَى قَالَ يُصَلِّيُ الْأُولَى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ يُصَلِّيُ بَعْدَ النَّوَافِلِ ثَمَانِ رَكَعَاتٍ لِأَنَّهُ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ بَعْدَ مَا حَضَرَتِ الْأُولَى فَإِذَا حَضَرَتِ الْعَصْرُ صَلَّى الْعَصْرَ بِتَقْصِيرٍ وَ هِيَ رَكَعَتَانِ لِأَنَّهُ خَرَجَ فِي السَّفَرِ قَبْلَ أَنْ تَحْضُرَ الْعَصْرُ.»^[5]

مرحوم صاحب وسائل (ره) نیز عنوان باب را «بَابُ اسْتِحْبَابِ نَافِلَةِ الظُّهْرَيْنِ فِي السَّفَرِ لِمَنْ سَافَرَ بَعْدَ دُخُولِ وَقْتِهِمَا» قرار داده‌است که مشخص می‌شود فتوی ایشان نیز همین مطلب است.

بررسی سند روایت

مرحوم شیخ (ره) به احمد بن الحسن بن علی بن فضال دو سند دارد که دو نفر در آن‌ها مواجه با اشکال هستند: الف- علی بن محمد بن زبیر. ب- ابن ابی جیّد. راجع به این دو نفر بحث وجود دارد چرا که این دو نفر توثیق خاص ندارند.

مرحوم اردبیلی (ره) در مورد ابن ابی جیّد می‌فرماید: «لم يذكر بمدح و لا ذم صريحا.»^[6] اما چون ایشان اولاً از مشایخ مرحوم نجاشی (ره) است و مرحوم نجاشی (ره) ملتزم به این است که روایت با واسطه نکند مگر با وساطت شخص ثقه و ثانیاً از مشایخ اجازه است، پس این روای توثیق عام دارد.

اما در مورد علی بن محمد بن زبیر این نکته وجود دارد که مرحوم نجاشی (ره) در مورد ترجمه أحمد بن عبدالواحد بن أحمد

البزاز می‌فرماید: «كان قويا في الأدب، قد قرأ كتب الأدب على شيوخ أهل الأدب، و كان قد لقي أبا الحسن علي بن محمد القرشي المعروف بابن الزبير، و كان علوا في الوقت.»^[71] یکی از امتیازات احمد بن عبدالواحد این است که با راوی محل بحث ملاقات داشته است.

در تعبیر «كان علوا في الوقت» سه قرائت وجود دارد: الف- علواً: اگر بگوئیم ضمیر «كان» به علی بن محمد بن زبیر بر می‌گردد یعنی وی «علواً في الوقت». یا امکان دارد ضمیر به خود أحمد بن عبدالواحد برگردد که در این صورت باید بگوئیم در زمانی ملاقات مذکور رخ داده‌است که أحمد بن عبدالواحد مکان و جایگاهی داشته‌است.

ب- علواً: اگر ضمیر کان به علی بن محمد بن زبیر برگردد یعنی وی عنوان غالی را داشته‌است.

ج- علواً: یعنی أحمد بن عبدالواحد در اوائل جوانی بود و با علی بن محمد بن زبیر ملاقات داشت که در این صورت اسم کان نیز حتماً به عبدالواحد بر گردد. طبق این قرائت نه توثیق و نه تعریفی برای راوی محل بحث محسوب نمی‌شود.

مرحوم کلباسی (ره) در سماء المقال جلد 2 صفحه 275 می‌فرماید: در مورد این لفظ اختلاف وجود دارد. مرحوم بهبهانی (ره) آن را غلو و مرحوم بحر العلوم (ره) آن را علو خوانده‌است. مرحوم بحر العلوم (ره) می‌فرماید: علو به این معنا است که علی بن محمد بن زبیر از لحاظ سند اعلی‌ مشایخ زمان خود بوده‌است.

به نظر مرحوم میرداماد (ره) نیز باید علواً في الوقت خوانده شود لذا ایشان در مورد معنای عبارت می‌فرماید: «ای کان غایه فی الفضل و العلم و الفقه و الجلالة فی الوقته و أوانه.» برخی مانند مرحوم جزائری (ره) در لؤلؤة البحرين توقف نموده‌اند.

مرحوم تستری (ره) پس از نقل کلام مرحوم میرداماد (ره) در حاشیه بر استبصار می‌فرماید: «معناه ان سنده کان عالياً حيث روی علی بن فضال الذی هو شیخ العیاشی الذی هو شیخ الکشی.»

اما به نظر ما احتمال اول و دوم صحیح نیست. غلو به این جهت صحیح نیست که نجاشی در مورد راوی دیگری به نام إسحاق بن الحسن بن بکران تعبیر «كان في هذا الوقت علوا» را دارد اما در ادامه می‌فرماید: «له رسالة في الرد على الغلاة.» قرینه دیگر این‌که مرحوم نجاشی (ره) نیز به جهت کم بودن سن وی تصریح دارد که از وی روایتی را نقل نمی‌کند.^[81]

مرحوم کلباسی (ره) در این باره می‌فرماید: دأب بزرگان و محدثین این بوده‌است که شیخ الاجازه خود را یک شخص جوان و تازه به سن رسیده قرار نمی‌داده‌اند.

ضمن این‌که تعبیر به غالباً فی الوقت معنای مفهوم و مشخصی ندارد لذا برای اشاره به غلو یک راوی می‌گویند: کان غالباً. تعبیر وقت نیز مشیر به این مطلب است که قید قبل در مورد زمان است.

مرحوم خوئی (ره) نیز احتمال سوم را پذیرفته و می‌فرماید: «بل الصحيح أن كلمة غلوا بالغين المعجمة و الضمير في قوله و كان غلوا يرجع إلى أحمد بن عبد الواحد و معناه أن لقاء أحمد بن عبد الواحد، علي بن محمد بن الزبير كان في عنوان شباهه.»^[91]

به نظر ما هر دو طریق در این روایت قابل تصحیح است خصوصاً طریقی که در آن أبوجید واقع شده‌است لذا سند روایت به نظر ما مواجه با اشکال نیست.

- [1]. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج1، ص: 572 و بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج75، ص: 111.
- [2]. اعراف، 20.
- [3]. <https://fazellankarani.com/persian/lessons/view/3240>. بحث برائت، 19/3/1389 جلسه 121.
- [4]. العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج، ص: 160.
- [5]. وسائل الشيعة، ج4، ص: 85.
- [6]. جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الأسناد، جلد : 2 صفحه : 428.
- [7]. رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفى الشيعة، ص: 87.
- [8]. «إسحاق بن الحسن بن بكران أبو الحسين العقرائي التماركثير السماع، ضعيف في مذهبه، رأيته بالكوفة و هو مجاور، و كان يروي كتاب الكليني عنه، و كان في هذا الوقت علوا فلم أسمع منه شيئا. له كتاب الرد على الغلاة، و كتاب نفى السهو عن النبي صلى الله عليه و آله، و كتاب عدد الأئمة.» رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفى الشيعة، ص: 74.
- [9]. معجم رجال الحديث ج : 12 ص : 141.